

ساختارهای نامتوازی در متن نویسا یا (مخاطب مؤلف) شاکله ی غایی متن نویسا

مانی محمدی

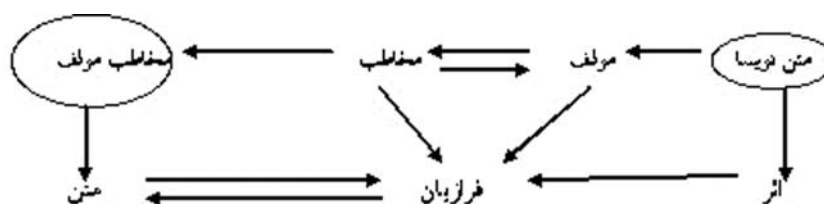
نوشتار کنش و فرایندی از پیش پایان نیافته است. متن نویسا متنی متکثر است و بنابراین در آن ایدئولوژی (ارزشمند تر دانستن یک معنا از معنای دیگر) به نوعی، فسخ می شود. متن نویسا متنی کاملاً متکثر است چرا که زبان بی پایان است. متن نویسا یک ساختار نیست، بلکه نوعی ساختار دهی است که در آن خواننده دیگر مصرف کننده نیست، بلکه مولد متن است.

بارث از کتاب/z

تعریف فوق می توان این گونه استنباط نمود که در یک اثر هنری هر گونه ارتباط از پیش تعیین شده ای نیز فسخ می شود. این تکرار به گونه ای در شرایط فوق العاده قرار می گیرد، که اثر در معرض خوانش؛ این جمله خود تبیین کننده است و نه قطعیت بخش آن چه مخاطب نام آن را متن می گذارد. اساساً این تصویری از جمله می باشد که در ناخودآگاه مخاطبین بعد از تأویل از اثر به مکانیزمی دست می یازد تا ما با نام دهی متن بدان جانی دوباره می بخشیم.

منظور از ما در متن همان (من) مستحیل شده ی مؤلف است. منی که در هنگام باز تولید متون پیشاخودش دچار نوعی "کاتارسیسم" یا تزکیه ی نفس شده و خود تجربه ی اثری می شود که در حال نوشتن است. حال مخاطب در هنگام خوانش اثر با روایتی رو به رو می شود که متکثر است، یعنی کهن الگوهایی که در تعیین وضعیت معنایی، نقشی فعال را ایفا می کنند دارای بارهای دلالتی هستند که گاه در امر گزینش به وسیله ی ناخودآگاه دچار نوعی تخلیه ی ساختاری می شوند؛ به گونه ای که فاکتور انتخاب می تواند تنها محصول این فرایند دلالتی باشد؛ این تکرار، قطعه قطعه شدن هجاهای معانی است تا مولف صوری اثر که حال مخاطب اثر خود شده است تغییر موضوع می دهد و یا بهتر است بگوییم تغییر شکل روایت نامی دیگر بر ابژه ی تاثیر گذار اثر می گذارد که نامش را (مخاطب مؤلف) می گذاریم که نظم منطقی نوشتار را تحت الشعاع خود کرده و با بهره جویی از این فرایند اثر را برگردانی از متن می کند.

به شکل زیر توجه بفرمایید:



حال سؤال این جا مطرح می شود که اثر می تواند جزئی از تعریف اپیدمیک رولان بارت و جیوانی واتیموی ایتالیای از متن باشد که "جهان متن است و غیر از آن هیچ"؟

با نگاهی که از تعریف اثر به دست داریم می دانیم که جهان پیرامون متن دنیای درون متن؛ نوشتاری است از پیش تعیین شده نه برای مؤلف، بلکه برای خود اثر که تنها نوشته می شود تا به شکلی قرار دادی به پایان نیز برسد؛ نکته ی مهمی که می توان به آن اشاره کرد این است که تازمانی می توانیم نوشتاری را اثر بنامیم که به "تأویل" نرسیده باشد. حال با کنکاش در تأویل هایی که از اثر در اختیار داریم با دو Fact به بررسی آن می پردازیم:

الف: شعر

ب: متن

حقیقت همسان، شباهت شعر و متن در این مبحث به خاطر شکل چینش خط روایت، شاکله ی پلی فونیک در شعر و فاصله گذاری در متن و وجود فرا زبان و استعاره می باشد.

روایت یکی از عناصر چهارگانه ی نوشتار محسوب می شود. سه نوع دیگر آن تفسیر، توصیف و بحث کردن است. کما این که هنوز جایگاه مخاطب را در اثر تعیین نکرده ایم، اشکال و جودی رابطه در متن را این گونه تعریف می کنیم.

در شعر (اثر) مخاطب معمولاً به دنبال آفرینش می گردد. کشفی که از (آرکی تایپ های) مؤلف ظهور کرده است نیز از پیش تعیین شده که البته این مقوله نمی تواند ربطی به جبر (ناتورالیستی) داشته باشد. این جبر، جبر ناشی از وجود تکثیر است و تکثر در ذات اشیاء همیشه خود را به شکل یک کلان روایت نشان می دهد و در کل با یک سیکل N بعدی روبه رو هستیم؛ حال تعریف جبر در اسپاسمان های N بعدی به اختیار بدل می شود پس انتظار آفرینش در شعر تنها در فضایی اختیاری اتفاق می افتد که ساختارهای موجود متن بر اثر حجم و فشار بالای (تأویل) و خوانشی موشکافانه، خلاء های ایشان را نشان می دهد و هدف غایی آن ویران سازی نظم یا زنجیره و یا علیت آن متن است که ناگهان در لحظه ای نامعین به انفجار عظیم مبدل می شود که تمام سازه های اثر تحت تأثیر این فرآیند ناخودآگاه با سرعت نور به سیاه چاله ی بی کران متن کشیده می شوند. ولی این سرعت و صف ناشدنی تنها در مخیله ی "مخاطب مؤلف" می تواند اتفاق بیافتد و تنها راه تسریع این سیلان ذهنی و رسیدن به لذت هنری متن شعر، فاصله گذاری در متن و پلی فونیک در شعر می باشد که ما تازه وارد جهانی بی کران به نام متن می شویم.

پس از ورود متن است که دیگر ابزارهای اولیه ی کشف این جهان تازه جای خود را با ابزارهای ثانویه عوض می کند. مثال نقشه گنجی که از پیش آماده شده است اما پس از کشف گنج است که شناسایی عیار و چیستی محمول دچار (خود ارجاعی) می گردد و دیگر نقشه ی گنج پاسخ گوی شناسایی عیار گنج نمی باشد. یعنی تأویل است که می تواند دست مخاطب را برای کشف منطق های جدید باز بگذارد تا به لذتی هنری دست پیدا کنیم.

متن همیشه با ضرورت آرکیتایت هایی سروکار دارد که عمدتاً با توجه به فرم (در زمانی) خود پرسپکتیوی از یک وجه دلالتی دارد، برای مخاطب؛ و مؤلفیت آن زمانی اثبات می شود که از یک موقعیت به یک وضعیت همگن برسد.

امر گزینش گزینه ی همزمانی، در تأویل، نقشی کاتالیزوریک (تسریع بخشی) را برای "مخاطب مؤلف" ایفا می کند که این یکی از مشخصه های "متن نویسا" می باشد؛ که خود شاکله و ساختاری منظم و از پیش معلوم و نه تعیین شده ای دارد و متن را وادار به شکستی قابل توجه می کند تا به نوع دیگری از روابط و ساختارهای نامتوازن با نام وضعیت برسیم که در آن شخصیت های متن تپیک روایت، روایات متکثر موضوعیت مدنظر این چنین متن هستند و نه خط سیر در زمان به خصوص، که البته این بدان دلیل نمی شود که کنش گر در اثر وجود نداشته باشد تنها جایگاه و "فانکیشینال" یا کارکردها می باشند که دچار از هم گسیختگی آمیخته با نوعی دفع کنندگی معنایی می شوند.